

و اجین رفتہ در درازمہم ذبحجہ در حدود دیپالپور مالوہ ملازمین  
کرد و مصحف حمایل نفیس و بیاض خطب صنایع و بدایع حافظ  
محمد امین خطیب قندھاری را کہ خوشخوانی درین عصر مثل او  
در نظر نیامدہ گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل  
کرده از بساور دزدان برده بودند و سید عبد اللہ خان پیروی کردہ  
بفقیر چپردہ بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ  
محمد امین را طلبیدہ بمطائبہ فرمودند کہ مصحف حمایل از  
جائی بما آورده اند آن را بشما بخشیدم حافظ آنرا شناخته و روحی  
در قالبش از مر نو در آمده تسلیمات بلیحد و نہایت و سجدہ شکر  
گذاری بجا آورده عرض کرد کہ حضرت همان روز سید عبد اللہ خان  
را فرمودہ بودند کہ آنرا انشاء اللہ تعالی تو پیدا خواهی کرد بجائی  
نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرض داشتیم  
کہ جماعہ بیلداران کہ در بعضی قریات بساور بکندن حوض و چاہ  
و غیر آن مشغول می باشند و برین بہانہ راہ میزنند این اسباب را  
دزدیدہ بودند و یکی از آنها مخالفت نمودہ سید عبد اللہ خان  
را خبر رسانید تا ہمہ را گرفت و بدزدیہا کہ کردہ بودند اقرار  
نمودند درین میان بحافظ فرمودند کہ انشاء اللہ اسباب دیگر ہم پیدا  
میشود خاطر جمع دارید او بعرض رسانید کہ مدعاي من یافتن  
این مصحف و این بیاض بود کہ از آبا و اجداد موروثی داشتیم و  
در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقی سہل امت عاقبت الامر

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگیزدازان مالوه بملازمت رسیدند و غازبخان بدخشی را منصب هزارگی داده با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سبحان قلی مع سه هزار سوار در تهانه موهنی گذاشتند و در کوهستان صداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد سوید بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از کوکنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگناه را در اودی پور و سید عبد الله خان و راجه بهگوان داس را در دهنه دره اودی پور تعیین گردانیده بنواحی بانس و اله و دونگر پور رسیدند و درانجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و در همین منزل قلیچ خان را که از ایدر طلبیده آصفخان را بجای او سردار لشکر ساخته بودند باتفاق کلیان رای بقال ساکن کذبایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیقولی معطل مانده بود راهی حازد و در مالوه آمد بلشکر ملحق گردد \*

و در ذیحجه این سال تحویل نوروز شد و سال بیست و سوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیپاپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماری صعب در بساور مانده بود خواست که برای بانس و اله بارد و رود در هندون سید عبد الله خان در خورده و آن راه را پر خطر و محدود نشان داده و باز گردانیده در بگونه آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام امامت پادشاهی بهمراهی رضوی خان برای گوالیار و سارنگپور

و اجین رفتہ در دوازدهم ذی الحجہ در حدود دیپالپور <sup>(۴)</sup> مالوہ ملازمین  
 کرد و مصحف حمایل نفیس و بیاض خطب مذاہب و بدایع حافظ  
 محمد امین خطیب قندھاری را کہ خوشخوانی درین عصر مثل او  
 در نظر نیامدہ گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل  
 کروهہ از بساور دزدان برده بودند و سید عبد اللہ خان پیروی کردہ  
 بفقریر سپردہ بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ  
 محمد امین را طلبیدہ بمطائبہ فرمودند کہ مصحف حمایل از  
 جائی بما آورده اند آن را بشما بخشیدم حافظ آنرا شناختہ و روحی  
 در قالبش از حرنو در آمدہ تسلیمات بیحد و نہایت و سجده شکر  
 گذاری بجا آورده عرض کرد کہ حضرت همان روز سید عبد اللہ خان  
 را فرمودہ بودند کہ آنرا انشاء اللہ تعالی تو پیدا خواهی کرد بجائی  
 نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرض داشتیم  
 کہ جماعہ بیلداران کہ در بعضی قریات بساور یکدن حوض و چاہ  
 و غیر آن مشغول می باشند و برین بہانہ راہ میزنند این اسباب را  
 دزدیدہ بودند و یکی از آنها مخالفت نمودہ سید عبد اللہ خان  
 را خبر رسانید تا ہمہ را گرفت و بدزدیہا کہ کردہ بودند اقرار  
 نمودند درین میان بحافظ فرمودند کہ انشاء اللہ اسباب دیگر ہم پیدا  
 میشود خاطر جمع دارید او بعرض رسانید کہ مدعی من یافتن  
 این مصحف و این بیاض بود کہ از آبا و اجداد موروثی داشتیم و  
 در انشاء خطب عاجز ماندہ بودم باقی مهل است عاقبت الامر

بعد از مراجعت ازان سفر چنانچه فرموده بودند آن امباب هم  
بجنس از ییلداران پیدا گشت و مید عبد الله خان در فتح پور بنظر  
در آورد و در همان منزل فقیر را باز مجددا حکم امامت شد و  
خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز  
و شب خواهی نخواهی بچوکی حاضر می ساخت و همان مدل  
راست آمد که لحدک بمکتب نمیرود و برندش

### گر میروی و گرنه برند اختیار نیست

و بجهت اهتمام مهام آن ملک چند روزی در دیپالپور توقف واقع شد  
و بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را بی جایگیر  
دران مالوه بر سر راجه علیخان بجانب اسیر برهانپور و تسخیر آن  
ولایت روانه گردانیده عهده داغ و محالی آن لشکر بشهباز خان بخشی  
تفویض نمودند ازان منزل راجه تودرمل را باعتماد خان گجراتی  
برای تحقیق جمع ولایت گجرات و سرانجام آن ملک نامزد  
ساختند \*

و درین اثنا خبر شکست راجه نراین داس و فتح ایدر بر  
دست آصفخان و دیگر امرای نامزد اینجا رسید و شرح این مجمل  
انکه چون قلیچ خان از ایدر باعتماد عالی مراد اوزبک که بطلب  
او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان بسرداری متعین گشت  
راجه ایدر که در بدر میگشت بامداد رانا کیکا و سایر زمینداران  
جمعیتی بهم رسانیده بده گروهی تهانه ایدر آمده داعیه شبنخون  
داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشی و میر  
ابوالغیث بخاری و میر محمد معصوم بکری و غیران کنکش

چنان دیدند که فریب پانصد سوار بمحافظت تپانه گذاشته خود  
 شباهب بر سر آو روند و آنچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند  
 و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذیحجه سنه اربع و ثمانین و  
 تسعمایه ( ۹۸۴ ) هفت کروه راه رفته بودند که ازان طرف راجه  
 فراین داس مسلح و مکمل رسیده آتش حرب در گرفت و تیر و شمشیر  
 نیزه در هوا پراکن شد و میرزا محمد مقیم که در هر اول پیش از  
 همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شکست  
 بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون رویاهی در سوراخی خزیدند  
 چون عرضداشت آصف خان رسید فرمان محتوی بر نوازش  
 سرداران آن لشکر صدور یافت و درین سال میر سید محمد میر  
 عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابوالفضل و دیگر  
 پسران خود را بر سر سبوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را  
 فتح کردند و میر سید ابوالقاسم ولد میر سید صفالی که اعظم  
 اکابر بکر است و خود هم بملازمت پادشاه رسید به منصب احدیه  
 سرفراز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سبوی شد باولان نبی

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاضل - عامله الله بالفصل \*

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی امت و دیدن  
 او شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل آنکه این مردرد مطرود

مانند مکی سوخته پای از دیاری بدیاری گشته و از مذهبی  
 بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل زد تا کارش برالحاد قرار یانست  
 و چند گاه برورش متصونه مبطل بیصفا در بلخ بخانقاه مولانا محمد  
 زاهد که نبیره مخدومی اعظم شیخ حسین خوارزمی قدس الله سره  
 احمیت آمده با درویشان بسر می برد و چون منامبت ذاتی بدرویشی  
 نداشت و هرزه گوئی فراخ و شطاحی بی مزه بنیاد کرده پریشان  
 میگفت از آنجا اخراج کردند و مولوی بیتمی چند در شان او فرموده  
 و ازان جمله است اینکه

هست یک ملحدی شریف بنام \* ناتمامی بطور خویش تمام  
 تا سیرکزان بدکهن رسید و آنجا نیز از نامقیدی جوهر خبث  
 خویش را ظاهر ساخت و حکام دکن میخواستند که لوح هستی  
 او را از نقش حیات پاک سازند عاقبت برسواری خر قرار یافته  
 برسوائی تشهیرش نمودند و چون هندوستان وسیع است و میدان  
 اباحت دران عرصه فراخ و کسی را با کسی کاری نه تا هر کس  
 بهر طوریکه باشد باشد درینولا خود را افتان و خیزان در مالوه رسانیده  
 و در پنج گروهی اردو منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از  
 دهانش برمی آمد بجای آتش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه  
 میگرفت و عوام کالانعام خصوصا ملحدگان عراقی که از حقیقت ایمان  
 چون موی از خمیر برآمده اند و نبطی عبارت از ایشان است و  
 نخست از همه پرستندگان دجال ایشان خواهند بود گرد وی جمع آمده  
 بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که مسجد مایه عاشره اوضت  
 و غوغای عظیم افتاد و خبر بخلیفه صاحب زمان رسید تا او را شبی

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولانی از پارچه که هر پنج وقت نماز بجماعت در آن میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتی مضحک و هیأتی ناقبول و گردن کز کورنش کرده تا دیری دست بسته و چشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند پوشیده بطریقی که کذب و ریا و نفاق ازان می بارید ایستاده ماند و بعد از مدتی چون حکم نشستن فرمودند سجده بجای آورده بدو زانو مانند اشتر لوک نشست و در بدو صحبت خلوت داشتند و پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگر را مجال ایستادن در آن پایه نبود و از دور گاهگاهی که آواز بلند میکرد لفظ علم می شنودم خرافات خدلی می چاوید و آنرا حقیقة الحقایق و اصل الاصول نامید

قومی نه ز ظاهر نه ز باطن آگاه • انکه ز جهالت بدطالت گمراه  
 مهتغرق کفرند و حقیقت گویند • لاحول ولا قوة الا بالله  
 و تمام مدار او بر روش محمود بسخوانی که در زمان امیر تیمور صاحب  
 قران در بسخوان که نام دیهی است از توابع گیلان ظهور کرده و سیزده  
 رسایل نحس نحس نوشته پراز تزریق که به هیچ مذهب و ملت  
 راست نیاید و غیر از تبتال که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی  
 ندارد خلاصه تصانیف ان اشقی الاشقیاء کتاب بحر و کوزه امت  
 و فضالتی که در انجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند و معلم  
 ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که بر ریش او نزند و چه رقصها  
 که نکند و این شریف کثیف نیز جنگ المهملاتی نوشته و انرا  
 ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

فقرة نامربوط عام فریب را مصدر بلفظ میفرمودند ساخته که  
 کشتگاه عجیبی امت و منزلی طرفه مضحکی فریب و باوجود این  
 جهل بموجب ان لله ملکا یسوق الاهل الی الاهل کل از پیش برده  
 چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل ان کرده که حالا داخل امرای  
 هزاری امت و از جمله داعیان مذهب حق در ولایت بنگ است  
 و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت  
 بآن مراتب میخواند و بیان مراتب مذکور عنقریب مسطور میشود

از پی رد و قبول عام خود را خرمساز

زانکه کار عام نبود جز خری یاخر خری

گاو را دارند باور در خدائی عامیان

نوح را باور نمیدارند در پیغمبری

والی الله المشتکی من الدهر اذا احسن ندم من هاعنه و اذا اساء

اصر علی احائه و زبان حال او همه این میگوید که

پار بودم قطبک امسال قطب الدین شدم

گر بمانم سال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت برداختند از آنجا بکوچهایی متواتر

حیرگان و صید انگنان براه رتنهپور در صفر بیست و نهم سنه

خمس و ثمانین و تسعمایه ( ۹۸۵ ) بفتح پور رسیدند و شیخ فیضی

که حالا بخطاب ملک الشعرائی مخاطب است غزای گفته که

مطلعش این است

نسیم خوش دلی از فتحپور می آید \* که پادشاه من از راه دور می آید

بعد از دوسه ماه خبر فترات گجرات رسید و منشاء آن این بود که



چون راجه تودرمل درین مرتبه بگجرات رفت مظفر حسین ابن ابراهیم حسین میرزا که دختر زاده میرزا کامران باشد از ولایت دکن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصره صورت بآن جانب بدربرده بود در سن پانزده شانزده سالگی باغواهی مهرعلی نام مفسدی از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباشی چند جمع آورده خلال در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد خان اتکه و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفر حسین میرزا در پرگنه پتلاد بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کنبایت رفته و در سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم گجرات با آنکه سه هزار سوار داشت بنابر واقعه طلبی سپاهیان که محل اعتماد نیستند قرار بر تحصن داده صورت واقعه براجه تودرمل که در پتن بود نوشت و راجه بجانب احمد آباد رفت و میرزا از کنار احمد آباد برخاسته بجانب دولفه روان شد وزیر خان و راجه تعاضب او نمودند و دران نواحی محاربه صعب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و به چونا گده رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا مظفر حسین از چونا گده باز آمده وزیر خان را که بی جنگ بهمان سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قبل کرده و نردبانها بر دیوار قلعه مانده و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود که بشکند درین وقت بندوقی بر سینه مهرعلی که صندوق راز میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و او را بصندوق عمل می برد

الموت یاتی بغتة \* و القبر صندوق العمل

و چون نفص ناطقه مرزا را آن حال میرسد بیکبار راه فرار پیش گرفته

بجانب سلطان پور و ندر بار میروند و امرای نامدار که بسرداری  
شهاب الدین احمد خان بر راجه علی خان نامزد شده و او را در  
قلعه کشیده کار پروتنگ آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیک  
بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان دوله شده  
و از امر جدا گشته بجانب بهروج و بروده که جایگیر داشت و از میرزا  
در آنجا هرجی و مرجی تمام راه یافته بود می آید و فتوری و تصویری  
در تشخیص مهم امیر و برهان پور میبرد و امرای بضرورت پیشکش لایق  
بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت  
بجایگیرهای خویش می نمایند و در همین ایام حکیم عن الملکا  
شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان  
حاکم دکن بر سلامت رفته بود باز گشته آمد و فیلان نامی و تحفه های  
گرامی عادل خان را گذرانید و بعد از تغیر دیب چند راجه منجهوله  
بفوجداری بانص بریلی در دامن کوه نامزد گشت و از آنجا عرضیه  
نوشت مشتمل بر چند فصل یکی از آن جمله اینکه چون از درگاه  
جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه  
ندارم اگر فلانی را و نام مرا برد که از صلاح و نساد این ولایت و  
روش کار و بار واقفست و مردم با اعتماد از رجوع می نمایند و بدربار  
هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرحمتی است  
در حق وی و هم موجب سرفرازی بنده درگاه است و الحکم اعلی  
خواجه شاه منصور یک یک فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت  
و چون باین فصل رسید نه حکم آری شنید و نه حکم نی  
مو بر آید بکف و صوی تو ناید بکفم

این چندین بخت که من دارم و این خوکه تراست  
 و در ماه رجب سال نهمصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت  
 خواجه اجمیری است قدس الله مره العزیز متوجه اجمیر شدند و  
 در منزل توده شاه ابو تراب از اکبر سادات شیراز و مرجع سلاطین  
 گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه  
 درگاه شده بودند رسیدند و از نزدیکی میرته شاه ابو تراب را بر قافله  
 حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتی را نیز زرهای فراوان  
 داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس  
 که خواهد برود و چون از شیخ عبد النبي صدر التماس نمودم که  
 برای من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در قید حیات  
 داری گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت  
 وی بر آید گفتم نی همین من و میلۀ رزق ایشانم فرمود اگر رخصت  
 والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بداندان  
 حسرت پشت دست ندامت میگرد

نکرد لطف تو کاری و وقت کار گذشت

نشد وصال تو روزی و روزگار گذشت

در نواحی قصبه انبیر در موضع مولتان که شهری است قدیم و  
 ویرانه مطلق بود بنای شهر فرموده قلعه بلند و دروازهها و باغ را  
 باصرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت سعی بلیغ ارزانی داشتند تا  
 در هشت روز تمام شد و رعایا را در آن اطراف آبادان ساختند و بنام

رای منوهر ولد رای لونکرن حاکم سانپهر موسوم گردانیده منوهرپور  
 نامیدند و این منوهر که او را چندگاه میرزا منوهر میگفتند در  
 خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسیده امروز  
 شعر میگوید و توسنی تخلص دارد و جوانی قابل است و ذکر او  
 در ذیل تذکره شعرا مذکور میشود و از آنجا براه نرنول متوجه  
 دهلی گشته شیخ نظام نرنولی که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات  
 کردند و در دهلی بعد از فراغ از زیارت اولیای کبار آن بقعه شریفه  
 در نواحی پالم بشکار مشغول شدند و در غره [ عشره ] اخیر ماه مبارک  
 رمضان این سال در نواحی قصبه ریواری خبر از بساور بغقیر  
 رسید که پسری از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید  
 متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمود فاتحه خوانده  
 پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه  
 ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادی باشد و این اسم هادی  
 در آن ایام شب و روز در زبان شاهنشاهی بود هر چند حافظ  
 محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که  
 این فضولی مکن و حقاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمی برای  
 درازی عمر این نوباوه بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود  
 شش ماهه شده بعالم بقا خراسید انشاء الله اجری و ذخری شافع  
 و مشفع در یوم الحساب کرد و از آن منزل رخصت پنج ماهه گرفته  
 به بساور آمد بحسب بعضی ضرورات بلکه فضولها تخلف در  
 وعده نموده یک سال ماندم و این کم خدمتیا و آن مخالفتها  
 عاقبت رفته رفته باعث افتادن از نظر و بی توجهی تمام شد و تا حال

که مدت هیزده سال ازان واقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان  
وهر بخدمت نامجرا مبتلا ست که نه روی قرار و نه رای فرار دارد

بختی نه که با دوست در آمیزم من

صبری نه که از عشق به پرهیزم من

دستی نه که با قضا در آمیزم من

پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هانسی زمانی که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شعر  
بیگ توچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار  
نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته مقید دارد و در  
غرة ذی حجه سنه خمس و ثمانین و تسعمایة (۹۸۵) فرمائی بغام  
راجه علی خان مصحوب مقصود جوهری در ستادند تا میرزا  
را روانه درگاه فلک بارگاه گرداند

و در غرة محرم الحرام سنه ست و ثمانین و تسعمایة (۹۸۹) تحویل

نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد

صفر تحت ز سلطان فلک بر دارد \* لاجرم بر فلکش نا برآید بجمیل

و در پتن بزیارت حضرت گنج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف

شده در نواحی نندنه شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز

نخچیری حساب افگندند چون نزدیک بآن رسید که هر دو طرف

قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتی عجیب و جذبه عظیم بر شاهنشاهی

وارد گشت و تغیر فاحش در وضع ظاهر شد به مثابه که تعبیر ازان

ممکن نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله

و در همان وقت حکم فرمودند که شکار بر طرف سازند

هش دار که فیض حق بناگاه رسد \* ناگاه رسد بر دل آگاه رسد  
و در پای درختی که این حال ثمره آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین  
داده طرح عمارت عالی و باغی وسیع در آنجا انداختند و سویی مر  
را قصر کردند و بیشتری از مقربان موافقت نمودند و این خبر در  
شرق رویه هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در  
افواه عوام افتاد و خللها در میان رعایا پدید آمد باز در اندک زمانی  
فرو نشست و در منزل بیده پیغمبر شاه از تخت گاه رسید و  
حکومت پنجاب را بمعید خان مغول تفویض نموده و قاضی علی  
بغدادی را که نبیره میر قاضی حسین میبذی است برای تداخل  
زمین مدد معاش ایمه در پنجاب و غیران تعیین کردند تا محال  
قدیم را گذاشته و رقبه پیدموده در یک دیهه همه را شریک سازند و  
تفرقه تمام بحال ایمه ممالک محروسه راه یافت و این همه برزغم  
شیخ عبد النبوی و بی دیاندی و کلای او بود و از آنجا بجانب فتح پور  
مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی  
الذانی سنه مذکوره بکشتی در آمدند و امرا و اعیان ملک نیز به  
سرافقت در کشتی نشستند و اردو از راه خشکی روان گشت و بیست  
ونهم این ماه در حضرت دهلی رسید و در غره ماه رجب از کشتی  
بحر بر آمده و بر کشتی بر که عبارت از باد پای هاسون نورد باشد  
سوار گشته در ششم این ماه خود را در اجمیر بمجلس عرس رسانیدند  
و روزی دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلائت شدند و هر روز پنجاه  
کرده راه طی میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تباشیر صباح بمنزل  
توده رسیدند و جامع اوراق از بساور با استقبال رفته بود در آن وقت ملازمت

نمود و کتاب الاحادیث را که چهل حدیث است در میان فضیلت غزا  
 و ثواب تیر اندازی و نام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل  
 کتاب خانه شد و تقصیر تخلف و عده هیچ مذکور نگشت و آخر آن  
 روز بفتح پور رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما  
 و مشایخ میگذرانیدند خصوصا لیالی جمعه که تمام شب به احیا  
 میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود چه اصول و چه  
 فروع و علما با یکدیگر تبخ زبان کشیده در مقام تنافی و تقابل بودند  
 و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند  
 و کار بحث از سنی و شیعی و حنیفی و شافعی و فقیه و حکیم  
 گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدم الملک رساله نوشت  
 که شیخ عبد النبی خضر خان مروانی را که متهم به سب نبی علیه  
 السلام بود و میرحبش را که بتهمت رفض گرفته بودند بذحق کشته  
 و نماز گذاردن عقب او روا نیست چرا که پدرش عاق ساخته و خود  
 علت بواسیر خونی دارد و شیخ عبدالنبی نیز تجهیل و تضلیل او  
 می نمود و ملایان دو جامعه دو رویه پارا بآن جانب و پارا باین جانب  
 رفته مبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهل بمقتضای آرای فاسده  
 و شبهات باطله از کمین برآمده باطل را بصورت حق و خطا را بلباس  
 صواب جلوه داده پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود  
 اما عامی محض و مستانف و مستانص بکفره و اراذل در شک  
 انداخته حیرت بر حیرت افزود و مقصود از میان رفت و سد سدید  
 شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری  
 از اسلام نماند و قضیه منعکس شد

قصیده من و تو او فزاده است بعکس

تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواعث و دواعی بسیار بود و بموجب القلیل بدل علی الکثیر و  
 الخیفة تدل علی الغدیر از موفجی ازان در ملک تقریر و تحریر می آورد  
 و الله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هر دیار و ارباب ادیان  
 و مذاهب بدر بار جمع شده بشرف همزبانی مخصوص بودند بعد  
 از تحقیق و تفذیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان نداشتند  
 غوامض علوم و دقایق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که دفاتر  
 مطول مجمل و مفصل آنرا بر نتابد نشان میدادند و بمقتضای ثلث  
 مهلکات شیخ مطاع و هوی مشبع و اعجاب المرء بنفسه هر چه خوش  
 می آمد از هر کس غیر از مسلمانان التقاط و انتخاب نموده از آنچه  
 نامرضی طبع و خلاف خواهش بود احترام و اجتناب لازم میدانستند  
 و از زمان صبی تا عهد عذفوان شباب و ازان هنگام تاسن انحطاط چندین  
 حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسید  
 و بخود داشتی خاص و معرفتی جداگانه سوامی متعارف از آنچه در  
 کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی هیولانی  
 پیکر در سر آه ضمیر و گنجینه خیال ارتسام یامت و از هیات مجموعی  
 این قدر کالذقش فی الحجر مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود و مهیا  
 اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و  
 حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که  
 نو پیدا شده و هزار سال بر نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکی و  
 نفی دیگری ~~بلا مرجح~~ بلا مرجح از کجا و سندی و براهمه که بخوات



و جلوات در ادراک شرف ملازمت و درات صحبت بر همه سابق  
 و در کتب فضایل و علوم رسمی و حقیقی و حالات و مقامات و  
 کمالات انسانی بجمیع و جوه باعتبار معتبر بر سایر دانایان و مرتاضان  
 فایق اند دلایل عقلیه و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش و بطلان  
 غیر گذرانیده و بمتابه ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات  
 را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکک زایل نشود

### لو بست الجبال از انشقت السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ماخذ آن مشکوة نبوی  
 است همه را بگوشه نهادند و آن قواعد و مطاعن در ملت سهله  
 بیضا و حنیفه غراء که در نبوات کذب کلامیه بعضی ازان مسطور  
 است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریر و ترغیب  
 بر سلوک مساک خویش بزبان قال و حال می نمودند

میداد و قیام آن سهی قدر را پند \* کانداز رخ هر کس چو گل از یاد مخذ  
 از حد چو بشد نصیحت آتشوخ گره \* برگوشه ابروزد و سر پیش افکند  
 پیش ازین گفتگو چند گاهی پر کهنه نام برهمنی را که معبر نامه  
 خرد و افر بود در خلوت برده اسامی هندی از برای موجودات  
 اشیا بزبانی خاص پیدا اختراع میخواستند و چند گاهی دیوی برهمن  
 را که از جمله معبران مهابهارت بود بر چارپائی نشانده و بالا کشیده  
 نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشته و  
 از وی اسرار و افسانههای هندی و طریق عبادت اصنام و آتش و  
 آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره از برهما و مهادیو و  
 بشن و کشن و رام و مهامانی که بودن ایشان از بنی نوع افسان

موهوم است و نبودن متیقن هر چند در زعم باطل بعضی را اله و  
 بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده  
 بآن جانب گزاشیدند و در مذهب تناسخیه رسوم قدم حاصل شد  
 و قول ما من مذهب الا و للتناسخ فیده قدم راسخ درست دانستند و  
 خوش آمدیان کلمه گوی در رسایل اقامت بیذات و دلایل بدین  
 مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هند که طوایف نامحسور  
 نامعدودند و کتب بی‌شمار دارند و باوجود این اهل کتاب نیستند  
 فرموده حالات آن در مذاق امتداد و روز بروز ثمره آن شجره خبیثه به  
 ظهور می‌آید و ایامی چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی  
 دهلوی را که اکثر از اعیان او را تاج العارفین میگفتند و از  
 شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوائیح و سایر  
 مصنفات لایق و وایق در علم تصوف و در علم توحید ثانی شیخ ابن  
 عربی بود و بر کتاب نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها بر نه‌طی  
 که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطحیات و ترهات اهل تصوف  
 از وی شنیدند و او چون چندانی مفید بشرعیات نبود مقدمات  
 وحدت وجود که متصوره مبطله دارند و عاقبت منجر باباحت و  
 الحاد میشود در میان آرد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که  
 در کتاب فصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و امثال  
 آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلی و مانع شرعی مایل  
 آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم برفتور و وهن در اعتقاد  
 باحکام شریعت شد و خلوت کفار را در نار محقق اما دوام عذاب را  
 مشتبه و نامشخص گردانیده تاویلات بعیده در نصوص قرآنی و

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و افسان کامل را عبارت از خلیفة  
 الزمان داشته و تعبیر از آن بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه  
 لا اقل عکس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و سجده برای او  
 تجویز کرده آنرا زمین بوس نامیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض  
 عین شمرده روی او را کعبه مرادات و قبله حاجات دانانیدند و بعضی  
 روایات مرجوحه و عمل مریدان بعضی مشایخ هند را درین باب  
 متمسک آوردند و بعد ازان که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه عادل  
 ذمی شوکت ذمی شان قرار یافت و همچنین بعضی از مشایخ عظام  
 مثل شیخ یعقوب کشمیری که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و  
 مقتدای عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضاة همدانی  
 را نقل کرد مثل اینکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله  
 و سلم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و  
 درین کار خانه هر دو اسم در تجلی آمد و هر دو مظهر در کار برین  
 قیاس و ملا محمد یزدی نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طعن  
 صریح و ناسزای قبیح بر خلفای ثننه گفته و تکفیر و تفسیق عامه  
 صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از  
 متقدمین و متاخرین رضی الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را  
 محقر و مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را  
 ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت  
 و دیگری بحیله همان را حلال می ساخت علاوه انکار گشت و چون  
 از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام  
 غزالی و رازی تصور نموده بودند رکاکتهای ایشان را دیده قیاس غایب

بر شاهد کرده سلف را نیز منکر شدند و از ازیان مرتضی ملک افرنجیه که ایشان را پادهری و مهجند کامل ایشان را که تغیر احکام بجهة رعایة مصالحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند و زید پاپا میگویند انجیل آورده و دلایل برثالت ثلاثه گذرانیده و حقیقت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را ترویج دادند و شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقی چند تیمناً از آن بخواند و شیخ ابوالفضل به ترجمه آن مامور گشت و بجای بسم الله این فقره بود که

ای نامی ری ژر و کرسنو

یعنی ای آنکه نام تو مهربان و بسیار بخش است و شیخ فیضی مصرع دوم چنین گفت

سبحانک لا سواک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملامین و اوصاف آن را در باب حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و آله وسلم علی زعم الدجالین فرود آوردند و بربری ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر تام است و پختن غله زراعت و میوه و سبزه از تاثیر او است و روشنی عالم و حیات عالمیان وابسته باو پس لایق عبادت و تعظیم او باشد و روی بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غرب دارد و همچنین آتش، آب و سنگ و درخت و سایر مظاهر تا گاو مرگین آن نیز و تشقه و زنار را جلوه داد و حکما و فضلی مقرب مقهور مقوی آوردند که آفتاب نیز اعظم و عطیه بخش تمام عالم و مربی پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معنی باعث تعظیم نوروز جلالی شد که از زمان جلوس هر سال در آن روز جشن

میداشتنند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعة که هر روزی بکوکبی منسوب است ساختند و دعای تسخیر آفتاب که هندوان تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن گرفتند و کشتن گاو را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را عوض آن میکشند و حکما تأیید می آوردند که در طب مقرر شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است و آتش پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجاذب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیدانیان واقف ساختند تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم که آنشکده ایشان همیشه بر پای بود دایم الارقات چه در شب چه در روز در محل نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی و هوم که عبادت است از آتش پرستی بموافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال بدست و پنجم از جلوس سجده آفتاب و هم سجده آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله برسم اهل هند قشقه کشیده بدولت خانه برآمدند و ربهمانی جواهر دران کشیده از دست براهمه به تبرک بردست بستند و امرا فراخور حالت مرورید و جواهر دران روز پیشکش ساخته مرافقت دران باب نمودند و راکهی که عبارت است از لته پیچیده بردست

بستن در گرد شد و بر رزم اسلام هر حکمی که از باب ادیان دیگر  
بیان کردند آنرا نص قاطع شمردند بخلاف این ملت که همه احکام  
آن فاسق و فاسد و حادث و واضع آن فقرای عربان جمله مفسد و قطاع  
الطریق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بتنادی در باطن استقرار  
گرفت **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَنفُسِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ  
الْكَافِرُونَ** و بتدریج کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل  
ابطال آنها نماند یاد دارم که در ابتدای گفت و گو شبی در دیوان  
خانه خاص فتح پور با شیخ ابو الفضل سرا مجالست روی داد  
میگفت که ما را از جمیع مصنفین گله است از دو رهگذر یکی  
آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل نداشتند چنانچه احوال  
پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن وقایع سنوای  
نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیاء متعدد خود هست گفت  
نی آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستی نوشت گفتیم بتقریب  
تقدیم عهد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و سیر محقق شده  
باشد و بانی به ثبوت نرهمیده جواب داد که این جواب نمیشود دوم  
آنکه هیچ اهل حرره نماند که در تذکرة الاولیا و نفعات الانص و  
غیر آن اسم آن مذکور نشده اهل بیت چه گناه کرده بودند که در آنجا  
داخل نساختند و این معنی بغایة محل تعجب است در آنجا هم  
آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکند بعد از آن پرسیدم  
که میل شما ازین مذاهب مشهوره بکدام بیشتر باشد گفت  
میخواهم که روزی چند در وادی الحاک سیری بکنم بمطایبه گفتم  
اگر قید نکاح از میان بر میدارید بدنیست چنانچه گفته اند

بر داشت غلّ شرع بتائید ایزدی

از گردن زمانه علی ذکرة السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشاوت صاحب معامله

که یک عنایت قاضی به از هزار گواه

در اعتقادیات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضی و حکیم

الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل

در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می آمد خفیه

بدست آسنخان میر بخشبی پیغام فرستادند که چرا با ما در می

افتی جواب میداد که ما نوکر مردی ایم همان حکایتست که نوکر

بادنجان نیستم و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارعه خود

و معاونت پدر و مظاهرت خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین

دل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز

حکیم ابو الفتح و ملا محمد یزدی در بعضی مسایل با او مماشاتة نمیکرد

چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

اذا عظم المطلوب قل المتاعب

و آیه فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی

کشید و الحمد لله که بدین خوش حالم

دل در تگ و پون نشد نیکو شد که نشد

جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد

گفتی که بر نجم از نیکو شد کارت

دیدي که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و نخود را قابل رعایت و نه ایشان را لایق خدمت دانستم و سر بسر راضی شدم

بیا تا تکلف بیکسو نهیم \* نه از توقیام و نه از ما غلام  
و از دور گاه گاهی در صف زعال کورنش میگردم و نظارگی بودم  
که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها  
تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است  
صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب  
سنوات در سلک تحریر از قبیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده  
شد و پناه بلطف ایزد تعالی که در همه حال حافظ و معین بنده  
اوست بر انجام و عده الا ان حزب الله هم الغالبون ایضاً الله  
بکاف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حزم و احتیاط  
بغایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله  
شهیدان که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت  
مرحومه اسلام که عنقا وار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از  
خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته چیزی دیگر نبود و نیست  
و از تعنت و عقده و حسد و تعصب بخدا پناه میجویم

رضیتُ بما قسم الله لي \* وفوضتُ امری الی خالقہ

لقد احسن الله فیما مضی \* كذلك یحسن فیما بقی

و درین سال حکیمی در فتح پور آمده گفت که خانه میتوان ساخت  
که در هر چهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه در آیند  
و آب نفاذ نکند باین تقرب حوضی بیست گز در بیست گز و عمق  
آن سه گز در صحن دولت خانه ساختند و درون آن حجره سنگین و



بر سقف آن مناره بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره  
 پلها گذاشتند و دعوی حکیم چون قرابادینات دروغ برآمد و گریخته  
 بجای رفت اما حکیم علی گیلانی بعد از هفده سال در لاهور آن  
 چنان حوضی ساخت و میر حیدر معمائی حوض حکیم علی تاریخ  
 یافت و آن حوض تا تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید  
 پر ساختند و روزی با شیخ بنجهو و نام قوالی خوش خوانی صوفی  
 وضعی از مریدان شیخ ادهن جوهروری که نامش تاریخ وفات میشود  
 صحبت داشته و خوش وقت شده و میدان تان سین و دیگر مغزیان  
 بیقرینه هند را طلبیده او را بر آنها ترجیح داده فرمودند که مجموع  
 زر این حوض را شیخ بنجهو و ببرد چون از حمل آن عاجز ماند اندک  
 زری التماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن باو انعام فرمودند  
 و باقی آنرا در مدت سه سال کم و بیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند  
 و همدارین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف خوانی گرفتند و پیش  
 از آن روزی در وقت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ ما تکلف  
 ندارند فرمودند آری ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ  
 بنجهو و میان تانسین و همه ارباب غنا را نزد شیخ فرستادند تا  
 تشخیص نماید او بمیان تانسین گفت شنیده ایم که تو هم چیزی  
 می توانی گفت تا آخر سرود او را باصوات حیوانات تشبیه داده  
 بهیچ بر آورد و درین حال معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان  
 مردانه و کارهای عظیم ازو بظهور پیوسته بود از میرزا رنجیده به  
 ملازمت رسید و منصب پندی یافته در ولایت بهار نامزد شد  
 و انجا با کالا بهار که سرداری زافغانان بقوت و شوکت ممتاز بود